

قسمت اولی

موضوع رمانتیسسم و رآلیسم

از حیث سبک نگارش در ادبیات اروپائی

خاتمه

نگارش آفاطمه خانم سیاح

این جذبہ و این منظرہ باشکوه و مؤثر در قہرمانان بالزاک برسایۃ یک صحت اصلی کہ عمق وجود آنان بشمار میرود و تمام اعمال و زندگانی شان را اداره میکنند دیده می شود ، پس خست وافر و مفرط بر گرانده ، عشق پدرانہ پرگوریو ، جاه طلبی روستین یاک و لوسین دوامیرہ ، بیوفائی و ترن همه صفا تیست کہ وجود روحی آنان را مجسم ساخته و در عین حال مظهر و نمونہ محیطشان بشمار میرود . روی همین نظر است کہ قہرمانان او با آنکہ مظهر و علامتی از محیط بیش نیستند باز هر کدام شخصیت خاصی دارند . بنا بر این می توان گفت بالزاک توانستہ است مجوعہ کامل منطقی و موزونی کہ بر توهوسہای اولیہ را در تمام آثار روحی و حتی ظاہری قہرمانانش منعکس نماید ترتیب بدهد .

برای مثال شرح تصویر بر گرانده را با چشمانی کہ گویی از طلا رونق و جلا گرفته است ذکر می کنیم . ارتباط نزدیک اسلوب ادبی بالزاک با علوم طبیعی از همین خصیصہ او بخوبی مشاہدہ میشود .

هر گاہ بخوایم از نظر مادی و مالی صحبت کنیم همین گرانده معروف شباهت زیادی بہ پیر وازدہا دارد کہ قادر است مدتی خوابیدہ و کمین بکشد و دیر زمانی طعمہ خود را نگاه کردہ یکمرتبہ بروی او بچہد . پس از آن دہان یا کیسہ طمع خود را باز کردہ یک بار پول در آن فرو کشد و مخفی سازد و چون مار بابی اعتنائی و خو سردی کاملی غذای خود را هضم کردہ دوبارہ آرام بخوابد .

اگر بالزاک با وجود افترا و تشاہی کہ بین قانون پرورش اعضای حیوانی با توسعہ قوای دماغی و روحی هست توانستہ بود تمام خصوصیات و جنبہهای ایہام آمیز توسعہ قوای اخیر را در آثارش محفوظ بدارد . اعقاب او این جنبہ را از دست دادہ و حیات روحانی بشر را بقدری تنزل دادہ اند کہ آنرا تقریباً مانند ماشین خودکار تفکر یا مانند یک ماشین بخار سادہ و بدون ارادہ اش میدانند .

امیل زولا ۱ سردستہ مکتب ناتورالیست کہ خود را شاگرد باوفای بالزاک دانستہ و مدعی است کہ سبک ادبی او را تکمیل نمودہ و آنرا بیشتر با علوم نزدیک کردہ است در اولین وهله از همین جہت مورد ملامت و سرزنش است .

فی الحقیقه اگر اصولی را که بالذک در رمانهای خود تدوین و ترکیب کرده است با مال زولا مقایسه و تطبیق کنیم خواهیم دید که زولا تا آنجا رفته که قواعد و قوانینی را که حاکم بر خلاقیت ادبی است با آنها که بر علوم طبیعی مسلط و حکمروا می باشند برابر و کاملاً مساوی دانسته است .
 زولا در مقاله ای که بر مقدمه رمان آزمایشی خود ۱ (که یکی از تظاهرات برجسته و شاهکارهای بزرگ مکتب ناتورالیسم بشمار میرود) می نویسد مسئله مشکل و غماض در ادبیات را عبارت از فهمیدن این موضوع میدانند که هرمیل و هوسی بر حسب موقع و محیط خود از نظر شخص و اجتماع دارای چه اثر و فعالیتی است. میگوید یک رمان آزمایشی یادداشت های وقایع و تجاربی است که نویسنده رمان آنها را در مدنظر عامه تکرار میکند .

حال برای اینکه وظائف الاعضاء علمی را تکمیل کرده باشیم بمطالعه روان شناسی علمی می پردازیم . بر تمام آثار و اعمال بشری يك قوه جبر مطلق ؟ فرمانرواست . حال مامتکی بهام وظائف الاعضاء شده و برای آنکه بدانیم افراد جامعه بشری بمحض ورود در جامعه چه رفتاری بهم دارند و بتوانیم این مسئله را موافق موازین علمی حل کنیم اورا از اختیار علمای این علم بیرون می آوریم .

رمان آزمایشی نتیجه تکامل علمی عصر است و علم وظائف الاعضاء را که خود تکمیل علوم فیزیک و شیمی بوده و بقواعد و اصول آن تکیه مینماید پیروی و تکمیل کرده و مطالعه و تتبع روی انسان طبیعی را که مطیع و پیرو قوانین فیزیک و شیمی بوده و بوسیله نفوذ محیط مشخص و معروف گردیده است جانشین مطالعه و تحقیق در انسان مطابق با بشر ما بعد الطبیعه ساخته است .

واضحتر بگوئیم رمان آزمایشی ادبیات عصر علمی است، همانطور که ادبیات لاسیک و رمانتیک مربوط و متصل بصیرت و روشی و عوام الهی بودند .

رمان نویسان ناتورالیست از علمای علم تجربه و اخلاقیون تجربی بشمار میروند ، آنان طرفدار مذهب جبری ؟ نبوده بلکه از هواخواهان فلسفه تعالی (تاثیر عال کلی در وقایع و علوم و تاثیر اراده افراد در آنها) می باشند و زولا من باب برهان شباهت بین علم و ادب را ذکر کرده و گوید : همانطور که طب که هنری بیش نبود در ردیف علوم قرار گرفت پس چرا ادبیات در رتبه نواسلوب تجربی خود در تعداد علوم در نیاید ؟

قلمرو ما اگر وسیعتر از قلمرو فیزیک و بولوژی نباشد لاقلاً بهمان وسعت است . ما نیز چون آنها که در روی اعضای بشر عمل میکنند روی قوای دماغی انسان عمل و تاثیر می کنیم . انسان دیگر يك وجود مجرد و روحی و ماوراء الطبیعه نیست بلکه او نیز مانند نبات ثمره محصول هوا و خاک است ، و این خود يك ادراك علمی است ، بنابراین باید يك تفاوت عمیقی قائل شد بین تصورات حکایت نویسانی که وقایع را منقلب و وار کون میکنند با تصورات و تخیلات رمان نویسان ناتورالیست که مقصد اصلی آنها همان اعمال است . زولا اضافه میکند که :

همانطور که در عوام طبیعی رشد و ترقی و نمو وجود دارد ، این رشد و ترقی در عالم اجتماع عبارت از رمان تجربی است که در مقابل نظر عامه باز و منبسط میشود .

ما مشاهده می کنیم که عمق و اساس تمام این دلایل زولا عبارت از اثبات شباهت کامل ادبیات است با علوم ولی این نظریه اساساً با اصول بالذک نغیر است چه او هرگز صنعت را با علم مخلوط و مشتبه نمیکند و از علم فقط طریقه ذاتی و معتبر داشتن جنبه ذاتی امور را برای تجزیه حقیقت عبارت

میگیرد و بس. بالزاک درحالیکه اصول علمی را برای مطالعه درحقیقت قبول کرده است هیچگاه صفات مختصه صنعت را که عبارت از تلقین یکمشت اندیشه ها و ارمانها بحقیقت منظوره درفن است از نظر دورنمیگذرد و این خود را میرساند که حقیقت درفن و هنر باحقیقت از لحاظ ذاتی^۱ بااینکه دارای یک خاصیت و طبیعت است باز تصویر حقیقی و صحیح آن نیست .

بعلاوه بالزاک در حالتی که اصول علمی را در تجربه معرفه الروحی بهلوانان داستانش وارد می کند هرگز در سادگی عامیانه زندگانی فکری بشر نمی افند ، بلکه بشر برای او با این که در مجموع مشخص و معین است همیشه یک موجود فوق العاده غامضی در آثار شخصیتش باقی مانده است . ما قبلا از تمایل بالزاک بالقضاء روح شخصی بجمم^۲ بحث کردیم زیرا که ما فرد را چه در هنر و چه درحقیقت از عموم پیدا میکنیم .

اختلاف بزرگ بین بالزاک و زولا دقیقا عبارتست از یکنواخت کردن خصائص شخصی و وجود فکری بشر که در آثار زولا کاملا دیده میشود. او کاملا از اثر پریبیج و خم و مرکب روانشناسی بشری که هیچگاه ممکن نیست بکنه و عمق او پی برده و او را چون یک ماشین مکانیکی بعناصر اولیه و خرد خرد تجزیه نمود ، بی اطلاع و جاهل است و هر دفته که زولا تمایل باطنکار پیدا میکند در حیرت و بهت مخصوص نسبت بموجود فکری بشری افتاده و بالاخره در دنباله همین تمایل بعضی جاهای خالی در محیط تجربی و بحث معرفه الروحی بهلوانان داستانی زولا باقی میماند .

هنرمی تواند علم باشد و نیز تجربه در هنر هرگز نمیتواند دارای همان طبیعتی که در علوم داراست باشد، باین دلیل که هنرور همیشه یک آزادی کاملی در انتخاب اوضاع و احوال مساعدی دارد که تجربه اش روی آنها دورزند، همینطور او آزادی در انتخاب مختصات این تجربه خود و مقصدی که باید بآن برسد و ثابت کند دارد ، در صورتیکه این آزادی ابدأ در علم وجود ندارد . عالم نمی تواند قدمی بردارد مگر بوسیله فروض علمی خاص و در محیط کاملا ثابت و لایتغیری ، قوانین علمی بهیچوجه شخصیت رانمیشناسند مثلا آب همیشه وقتی که صد درجه حرارت به آن داده شد باید بجوشد در صورتیکه نمی توان ثابت کرد که فلان پدر و مادری که در فلان محیط و فلان شرایط زندگی میکنند اطفالی دارای فلان خصائص و فلان عیوب خواهند داشت . مطالعه و بحث در شرح زندگانی مردمان معروف عالم هزار بار ثابت میکند که حتی آثار خیلی برجسته و مخصوص این دسته از مردم اغلب شخصی بوده نه اثری ولی قانون توارث را زولا صحیحا و دقیقا یک قانون اصلی و اساسی در تشکیل و ساختمان خصائص بشری میدانند و بر حسب اومختصات و صفات بشر کاملا بوسیله دو عامل اصلی و اساسی ملحوظ شده است یکی عامل روان شناسی که عبارت است از مجموعه آثار ارثی که طفل هنگام تولدش داراست و دیگری عامل اجتماع یعنی محیط اجتماعی که آن طفل در آن بار می آید تلقیناتی باو کرده و اثراتی در او می بخشد .

زولا برای ارزش دادن باین دو عامل طرح و نقشه رمان معروف خود موسوم به روکن ماکار^۳ را ریخته و در واقع مانند کمدی بشر بالزاک ، عبارت از تاریخ یک عصر تمام جا معه فرانسوی در امپراطوری دوم میباشد و شالوده آنرا چون تاریخ یک فامیل واحد با یک شجره نامه دقیقی ریخته است .

میدانیم که بازك اطلاعاتی در خصوص عامل توارث نداشته ، چه در اواخر قرن ۱۹ بود که نظریه توارث در علوم پیدا شده بسط و انتشار یافت ، یکی از مؤسسين آن در منطقه پسیکولوژی تجربی «کلود برنارد» بود که زلا او را استاد خود می شناخت ولی می دانیم که همین «کلود برنارد» اختلاف بین منطقه علم و هنر را از نظر دور نداشته و آن مدعی است و حتی غالباً ثابت میکند که صنعتگر نمی تواند يك عالم باشد - ولی زولا برعکس این نظریه معام خود برخاسته و در رمان تجربی خود ادعا میکند که اصول برنارد در این موضوع اشتباه و غلط محض است زیرا که اوقط ادبیات کلاسیک و رمانتیک را منظور نظر و مورد دقت خویش قرار داده است در صورتیکه این دوشیوه ادبی فقط در حول محور تصورات نویسندگانشان جرخ زده و بهیچوجه اشتراکی با علوم ندارد :

در عین انتقاد از نظریه زولا ما بهیچوجه نمی خواهیم ثابت کنیم که در قلمرو دماغی و اجتماعی نمی توان قوانین برقرار کرد ، بالعکس ما دیدیم بازك اولین کسی بود که آنها را شناخته و داخل در حوزه ادبیات کرده بود و همین عمل بتصانیف و نوشتجات او نه فقط يك ارزش صنعتی بلکه يك جنبه تاریخی و استدلالی بخشیده بود .

برای تذکار می گوئیم که قوانین در منطقه روان شناسی و اجتماع بهیچ وجه این خاصیت مطلقه را که در حوزه علوم طبیعی دارا می باشند ندارند و همین موضوع خود مورد دقت بازان است که میگوید : « وضع و حالت اجتماعی دارای حوادثی است که مجاز از طرف طبیعت نیست . زیرا که او طبیعت باضافه اجتماع است . »

در این موضوع برنوتیه منقد معروف فرانسوی که شدیداً و گاهی بعضی اغراق و افراط معاند قوی مکتب ناتورالیسم و بالخصوص شیوه زولا میباشد هنگام نشان دادن اصول مهمل و بی اساس ناتورالیسم زولا ، حق دارد که میگوید :

« ارتباط و تسلسل ، ادبیات را در يك منطقه غیر مستقل و تنگی می گیرد - اما مجرد از حالت اجتماعی و سیاسی نیست . »
 بعد اصول بازك را تعقیب کرده است که بر حسب آن و مان باید يك دنیای بهتری باشد ولی قدر و قیمت این دنیای بهتر هیچ است هر گاه ضمن این دروغ بزرگ و پر شاخ و برگ حقایق در شروح و جزئیاتش نباشد .

بنابر عقیده او رمان نویس باید سه مطلب را در مدنظر بگیرد :

۱ - حقیقت را در اوج و بلندی دورنمایی که قواعد هر فن اقتضا دارد نشان دهد و باید که هنرور ، در جستجوی وسائل باشد برای کوتاه کردن زمان لازم بجهت شناسائی بشر بوسیله بشر (این معرفت و شناسائی مقصد فن است همانطور که در علوم هم هست .)

۲ - باید از هزاران ملاحظات و نظریات متراکم ، نوبسنده بعضی چیز های نیکو و مفید بحال انسان بیرون بیاورد .

۳ - دریافتن محیط معرفه النفسی و جغرافیائی که اشخاص رمان در آن کاملاً طبیعی و حقیقی جلوه کنند (این امر خود حقیقت زندگی در اثر صنعتی بشمار میرود) .

از تمام اینها چنین استفاده میشود که سبک ابتداء عبارت است از انتخاب محیط و رابطه

نسبت ظاهر و باطن و در آخر اختصاص وسائل و تمام مسائل مذکور به هیچ وجه اشتراکی با تجربه (بطوریکه زولا آنرا درک میکند) ندارد زیرا اگر رمان نویس بخواهد تجربه کند فقط باید در شخص خودش تجربه کند و در دیگران نمی تواند .

برونوتیه ثابت میکند که زولا در قسمت ملاحظات^۱ نیز بخطر افته است زیرا که بدو آیک فکری از آنچه را که می خواهد ملاحظه بکند در نظر گرفته ، سپس شروع بملاحظه کردن می کند ؛ پس زولا مرد تصور نیست و مرد منطق است ، او ابداع نمی کند ، او ملاحظه نمی کند ، او فقط نمایش میدهد ؛ منطق آموزگار سفسطه و مغالطه است و تصور نیز استناد خطا و شتباه ؛ از این جاست که یهلوانان زولا مانند قهرمانان رمانتیک مصنوعی و غلط بوده و از این حیث در عرض هم واقع شده اند .

برونوتیه در اینجا ملاحظه و تذکری دارد که خیلی بعدها بوسیله سایر نقادین نیز تکرار شده است و آن وجود عناصر رمانتیک است در آثار زولای ناآرالیست بطوریکه در بادی امر خیلی عجیب بنظر می آید که مؤلف متمایل بماتریالیسم چطور نزدیک برمانتیسزم شده است .

این عناصر رمانتیک بر حسب مطالعات دقیقه^۲ برونوتیه نتیجه^۳ منطق منحرف زولا است که یهلوانان او را مانند یهلوانان باهوس بعضی از آثار رمانتیک تصنعی و غلط جاوه داده است . بیشتر عناصر رمانتیک در آثار زولا روی نقاشی های او نسبت باشیاء و روی این طبیعت های مرده که در آثار او فراوان است زیاد دیده می شود و بنا بر گفته برونوتیه « هیچ چیز خفیه تر از روان شناسی در آثار زولا یافت نمی شود » و ما باید در عین حال بدانیم که هیچ چیز رنگین تر و مهیج تر از نقاشی های او در شیاء مادی نیست ، اگر یهلوانان داستانی او دانشینهای فکری بیش نیستند بالعکس عالم اشیاء مادی و بی روح در نزد او دارای یک صحنه زندگی عظیم و یهنآوری میباشد .

برای مثال ؛ لوز کو موتیف او را از کتاب حیوان بشری^۴ شرح میدهد که چون یک وجود زنده در زمان جاوه گر شده و نزع آن (بطوریکه زولا آنرا شرح میدهد) را خیلی بیشتر از مرگ بشر متاثر می سازد همینطور رمانهای « بخوشی خانها » ؛ « شکم پاریس » ؛ نمونه کامل زندگی بشری را خیلی حساس تر و جاندار تر از موجودات زنده شرح داده است . بوسیله دو عروسک کوچک یعنی دو پسر حقیری که موروث محیط مادی بوده و به افسونگری احضار می کنند و می میرند

اگر اشخاص زولا یا یهلوانان آثار بالزاک از هیچ جهت مشابهاه نیستند بالعکس هیچ چیز بیشتر از شباهت و نمایش اشیاء و معرفی آن در نزد هوگو و زولا وجود ندارد ؛ برای مثال :

مقایسه میکنیم نزدیکترین یهلوانان کتاب نتر دام دویاری را که این کلیسای معروف برجسته ترین اشیاء آن عصری که نویسنده بخاطر مامی آورد می باشد بارمان « شکم پاریس » یا « بخوشی خانها » که نمونه و علائم زندگی با رسی می باشند . این شباهت بین آثار دو نویسنده باید در اولین برخورد بنظر خیلی غریب بیاید ولی باید گفت که هیچ چیز برای سبک و اسلوب غیر عادی و غیر طبیعی نیست ، اگر ما سبک را چون ابداع در موضوع ادبی وضعیت نویسنده نسبت بیک حقیقتی بدانیم همانطور که پیش گفتیم ادبیات نوعی از اندیشه شناسی یا علم تخیلات میباشد . بنا بر این درحالتی که دوازنه و مقایسه کاملی بین جریان ایدالیست و ماتریالیست در فلسفه و جریان رمانتیک و رآلیست در ادبیات بر قرار شود ما ثابت می کنیم که اینها شکل صنعتی این جریانات هستند و ما خوب میدانیم که ایدالیسم نمی تواند حدود

۱ - Observation - ۲ - Lise - ۳ - Bête Humaine - ۴ - Au bonheur des dames - ۵ - Ventre de Paris .

غیر قابل عبور و ثابتی داشته باشد که آنرا از مانر بالیسم جدا کند و نیز میدانیم که همیشه يك نوع تقاطع و برخورد قطعی بین آنها، از لحظه که هر دو جریان دارای درجه شناسائی ذاتی حقیقت (که درجه نزدیکی آنها بحقیقت مطلقه محسوب شده و بشکن حقیقت ذاتی ادراکی می شود) می باشند وجود دارد: عین این تقاطع همیشه در منطقه ادبی نیز واقف شده و علاوه همین تقاطع است که در عینی و اساس تکامل فلسفی بکار برده میشود - ما میدانیم که يك فرضیه‌ای غالباً فرضیه مخالفی را ایجاد میکند و هیچ فرضیه جدیدی استنباط و ایجاد نمیشود مگر آنکه توسعه منظم فرضیه سابق اساس و قاعده آن باشد. برای مثال طریقه جدید مانر بالیسم (دیالکتیک) (منطق تجربی مادی) مارکسیسم را می آوردیم که تمام توسعه و انبساط خود را مدیون دیالکتیک فلسفه هگل است.

بعلاوه و فنیکه ما میکوییم منبک عبارت است از ایجاد يك اندیشه شناسائی و ملاحظه عالم بوسیله يك نویسنده ماهر گز نمخواهیم بگوئیم که سبک و اسلوب يك چیز کاملاً خارجی و غیر ذاتی و نامعینی است! بالعکس با اینکه این تعریف روی قاعده رعایت کیفیت خارجی و غیر ذاتی امور قرار گرفته معهذا شخصیت نویسنده هم دخیل است. ما نباید فراموش کنیم که این شخصیت بخودی خود و حتی بوسیله حقیقت ذاتی؟ یا واضحتر بگوئیم بوسیله محیط اجتماعی او معین شده است و تمام وجدان بشری يك پرتوی از این حقیقت است، و در دنباله همین تعیین و تشخیص از طرف اجتماع نویسنده همیشه زبان گویند و معرف يك طبقه اجتماعی میشود، و نیز همین روش تبلیغی ۳ میرساند که نویسنده نمی تواند قطعا امور را از لحاظ خارجی قضاوت کند زیرا که شخص او بوسیله حقیقت ذاتی معین شده است و نیز نمیتواند کاملاً متوجه ذاتیات امور باشد برای اینکه وضعیت او نسبت بحقیقت بوسیله مکانی که او قبلاً در آن حقیقت اشغال کرده است تعیین شده است. پس بنابراین ادبیات از دو وضع و دو کیفیت بحث میکنند: یکی راجع بشخص مصنف، دیگری راجع بحقیقتی که او بخاطر می آورد.

اما از اینجا دیگر منطقه او بطوری غنی و وسیع میشود که هیچوقت يك هنرور نمیتواند شکایتی ازین دو نقید مضاعف بکند زیرا که از طفیل وجود اوست که معرفت نسبت به عالم خارجی ممکن میشود.

۱ - Subjectif . ۲ - Objectif - ۳ - Determinism .

چندرباعی

در عشق تو شد ز جای پای دل من
اینست و ازین بتر سزای دل من
سید حسن غزوی
فریاد همی کند ز دستم توبه
و امروز بساغری شکستم توبه
سلمان ساوجی

چندان ز غمت بسوخت جانم که میرس
گفتی که چگونه ای چنانم که میرس
ادیب صابر

ای کرده بسی جفا بجای دل من
يك روز نجسته رضای دل من
از بسکه شکست و باز بستم توبه
دیروز بتوبه شکستم ساغر

چندان ز فراق درزیانم که میرس
چندان بگریست دیدگانم که میرس